

## غیرایدئولوژیک شدن اندیشه‌های سیاسی در پایان قرن بیستم

محمد توحیدفام<sup>۱</sup>  
رقیه عمرانی<sup>۲</sup>

**چکیده:** ایدئولوژی‌های سیاسی در فرایند نوسازی، دنیوی کردن و عقلانی نمودن زندگی انسان به وجود آمدند. این ایدئولوژی‌ها دارای اهداف کلان و وسیع نظیر ترقی، پیشرفت، عقلانیت، خردباوری و... هستند و برای رسیدن به آن‌ها نیازمند نظام‌سازی و برنامه‌ای برای اداره امور جامعه می‌باشند. این‌گونه است که نظام‌های سیاسی ایدئولوژیک به وجود آمدند. از طرفی مفهوم ایدئولوژی در طول عمر خود دچار تحول شده و امروزه به معنای یک سری قواعد آمرانه و متصلب می‌باشد. همین معنا، شکل‌دهنده نظام‌های سیاسی ایدئولوژیک و بسته، در طول قرن ۲۰ است. امروزه باتوجه به تجربه منفور و ناخوشایندی که به واسطه برخورد ایدئولوژی‌های سیاسی به وجود آمده و آثار و تبعات ناگوار آن بر کیفیت زندگی جوامع مختلف، گرایش به سمت این ایدئولوژی‌ها از بین رفته است. همچنین چرخش‌هایی نیز در ایدئولوژی‌های معتدل و میانه صورت گرفته و آن‌ها را از حالت انسجام و شکنندگی گذشته بیرون آورده و به یکدیگر نزدیک نموده است. این امر به دلیل ناکافی دانستن این ایدئولوژی‌ها برای حل مسائل و بحران‌هایی است که امروزه گریبانگیر جامعه بشری است. بحران محیط‌زیست، آلودگی هوا، گرم شدن دمای زمین، ایدز و... از جمله این مسائل مبتلا به جهانی هستند که در دسته‌بندی‌های سنتی ایدئولوژیک در قالب راست و چپ نمی‌گنجد و فراتر از آن‌ها می‌باشد چرا که متعلق به گروه، ملت و کشور خاصی نیست، بلکه مسائلی هستند جهانی و حل و فصل آن‌ها نیز نیازمند همکاری و همگرایی بیشتر ایدئولوژی‌ها و اندیشه‌های سیاسی می‌باشد. در این بین تسریع روند

۱. دکتر محمد توحیدفام، دانشیار دانشکده علوم سیاسی دانشگاه آزاد اسلامی، tohidfam\_m@yahoo.com

۲. خانم رقیه عمرانی، کارشناس ارشد رشته اندیشه‌های سیاسی اسلام، emrani\_r@yahoo.com

جهانی‌شدن، در پی فروپاشی کمونیسم، ظهور جنبش‌های جدید اجتماعی، بحرانهای اقتصادی و گسترش ارتباطات و اطلاعات نیز از عوامل دیگر غیرایدئولوژیک‌شدن اندیشه‌های سیاسی است. **واژگان کلیدی:** ایدئولوژی‌های سیاسی، اندیشه‌های سیاسی، غیرایدئولوژیک‌شدن، فروپاشی کمونیسم، جهانی‌شدن، جنبش‌های اجتماعی، فناوری اطلاعات.

### مقدمه

با آغاز قرن ۲۱ اهمیت بازنگری در دستاوردهای فکری قرن ۲۰ هرچه بیشتر آشکار می‌گردد. سده بیستم عصر دگرگونی‌های بنیادی در همه عرصه‌های زندگی انسان و از آن جمله عرصه زندگی سیاسی بوده است. در این قرن جهان شاهد وقوع جنگ‌های بزرگ، فروپاشی امپراتوری‌های باقی‌مانده از سده پیش، گسترش بازار سرمایه‌داری در سطح جهانی و منطقه‌ای برای پیشگیری از تکرار جنگ‌های جهانی، وقوع انقلاب‌های بزرگ سیاسی و اجتماعی، بحران و دگرگونی نظام سرمایه‌داری، پیدایش ساختار دولت رفاهی، پیدایش واکنش‌های ضد مدرنیسم، پیدایش احزاب توده‌ای و جنبش‌های بسیج محلی در قالب ایدئولوژی‌های سیاسی گوناگون، سیاسی‌تر شدن برخی نظام‌های فکری و مذهبی قدیم در واکنش به مسائل عصر نو، گسترش شتابان ابزارهای ارتباطی پیچیده، تغییر در شیوه زندگی اجتماعی و سیاسی، دگرگونی در نمودهای جنسی، گسترش جنبش‌های رهایی‌بخش زنان و ده‌ها دگرگونی دیگر بوده است (بشیریه، ۱۳۷۶: ۱۱). در قرن بیستم ما شاهد اندیشه‌های سیاسی متضاد و متنوعی بودیم که به نوعی از علایق متنوع جوامع نشأت می‌گرفت و این نوع تنوع علائق، تجارب تاریخی مهم و پرهزینه‌ای را برای آیندگان به میراث گذاشت. بی‌شک عنصر اصلی سرشت این سال‌ها ایدئولوژی در روابط بین‌الملل بوده است (صادقی، ۱۳۷۶: ۷). اصطلاح ایدئولوژی گستره پهنای معانی تاریخی را دربرمی‌گیرد، از مفهوم وسیع نامحدود تعیین اجتماعی گرفته تا ایده محدود شبهه‌انگیز به‌کارگیری ایده‌های کاذب در منافع مستقیم فلان طبقه حاکم. اما طی این دوران ایدئولوژی اغلب به شیوه‌هایی اشاره دارد که در آن نشانه‌ها، معانی و ارزش‌ها کمک می‌کنند تا قدرت اجتماعی مسلطی بازتولید گردد (ایگلتون، ۱۳۸۱: ۳۳۵). ایدئولوژی‌ها محصول نوآوری‌های دنیای مدرن و فرایند نوسازی و دنیوی کردن زندگی اجتماعی و قدرت سیاسی می‌باشند. از همین‌رو قرن بیستم قرن فراز و فرودهای ایدئولوژی‌هایی بود که هر یک به نوعی چهره جهان را دگرگون کردند. پیشرفت سریع

علم که جهان‌گستری صنعت و تجارت را به همراه داشت در عین حال زمینه را برای رشد ایدئولوژی‌هایی فراهم آورد که توانایی‌شان در بسیج نیروهای عظیم انسانی مهم‌ترین ویژگی‌شان به شمار می‌رود. (بودن، ۱۳۷۸: ۴۶) عمدتاً معروف‌ترین ایدئولوژی‌های پایان قرن بیستم به دو قسمت راست و چپ تقسیم می‌شدند که دیدگاه‌های متفاوتی از پیش از فروپاشی بلوک شرق در اداره کشور داشتند و در تضادی ایدئولوژیک و غیرقابل گذشت با یکدیگر بودند و فجایع و جنگ‌های ناگواری را بر جامعه بشری تحمیل نمودند. در این میان مسائل مختلف اقتصادی، سیاسی و... رنگ و بوی ایدئولوژیک گرفته و به موضوع منازعات نظام‌های سیاسی تبدیل می‌شوند. پیامد این امر قبول و اتخاذ یک نوع دیدگاه و یک نوع روش برای تمامی آحاد جامعه بشری و همچنین تسلط نگاه فایده‌گرایانه و مادی بر این امور می‌باشد. از آنجا که ایدئولوژی مبتنی بر حقانیت است هر کدام از ایدئولوژی‌ها راه و روش خود را حقیقت پنداشته و در برابر ایدئولوژی‌های دیگر - که غیرحقیقت تلقی می‌شود -، به نزاع و خصامه پرداخته و موجبات افزایش تنش و ناامنی و نهایتاً نارضایتی از این ایدئولوژی‌ها را فراهم ساختند.

به سبب همین تجربه‌های منفور ایدئولوژی‌های تمامیت‌خواه و اثرات نامطلوب آن بر کیفیت زندگی انسان، گرایش به این ایدئولوژی‌ها کاسته شده و ایدئولوژی‌های سیاسی دچار سرخوردگی و بحران شدند. همچنین می‌توان رشد سریع ارتباطات، فروپاشی کمونیسم، جهانی شدن و... را نیز از عوامل غیرایدئولوژیک شدن اندیشه‌های سیاسی دانست. چرا که فرض ما بر این است که اندیشه‌های سیاسی در حول علائق اجتماعی شکل می‌گیرد و خود بر آن‌ها تأثیر می‌گذارد. بدین معنا باید دیالکتیک اندیشه و واقعیت را بررسی کرد. بدین‌سان کشمکش‌ها، علائق و صف‌بندی‌های نیروهای اجتماعی و سیاسی در هر عصری در شکل‌گیری و تکوین اندیشه‌های آن عصر نقش انکارناپذیری دارد (بشیریه، ۱۲۰). بدین‌سان امروزه باتوجه به سرخوردگی ایدئولوژی‌های سیاسی افراطی و تمامیت‌خواه و فروپاشی آن‌ها، و مطرح شدن موضوعات و مسائلی که متفاوت از گذشته می‌باشند و در دسته‌بندی‌های ایدئولوژیک راست و چپ نمی‌گنجد، ما با تغییر نگرش در اندیشه‌های سیاسی روبرو هستیم. چرا که اندیشه سیاسی در خلأ شکل نمی‌گیرد بلکه به اقتضای مشکلات و مسائل هر عصر متحول شده و درصدد پاسخگویی و حل آن‌ها بر می‌آید. این تغییرات حاکی از غیرایدئولوژیک شدن اندیشه‌های سیاسی می‌باشد. چرا که به واسطه فروپاشی و سرخوردگی ایدئولوژی‌های افراطی، جرح و تعدیل‌های بی‌پایان ایدئولوژی‌های معتدل و میانه و بروز

مسائل و مشکلات جدید نظیر آلودگی هوا، بحران محیط‌زیست، گرم شدن دمای زمین، مسائل و مشکلات زنان، کودکان و... حضور و نفوذ ایدئولوژی‌ها به شکل گذشته امکان‌پذیر نیست یا حداقل دیگر قابل توجه نمی‌باشد چرا که این مسائل و مشکلات عصر حاضر و تحولات ناشی از آن، قابلیت به انحصار درآمدن توسط یک ایدئولوژی تام و افراطی، را نداشته و حل آن‌ها نیازمند کنار گذاشتن خصومت‌های ایدئولوژیک گذشته می‌باشد. چرا که پرداختن یا عدم پرداختن به این‌گونه مسائل کل جامعه بشری را متأثر می‌سازد و مخصوص ملت و کشور خاصی نیست. همچنین اتخاذ هرگونه رهیافت به شیوه گذشته و منازعه‌آمیز، به معنای نابودی و به خطر انداختن موقعیت همه انسان‌ها و از جمله خود ایدئولوژی‌ها می‌باشد. پس اندیشه‌های سیاسی باتوجه به این حوادث و بروز مسائل جدید اولویت‌های موضوعی خود را تغییر داده و از حالت مخاصمه و خشونت‌آمیز و افراطی خارج شده و به سمت همگرایی و گرایش‌های غیرایدئولوژیک و عملگرایانه که دل‌نگران کیفیت زندگی می‌باشد، تغییر جهت داده است.

### غیرایدئولوژیک شدن اندیشه‌های سیاسی

به منظور بررسی این موضوع لازم است که به تاریخچه ظهور ایدئولوژی‌ها و این که اساساً چرا قرن بیستم، خصلتی ایدئولوژیک پیدا کرد، اشاره‌ای نمود.

کلمه «ایدئولوژی» برای اولین بار در دوره انقلاب کبیر فرانسه و توسط گروهی از فلاسفه مادی‌گرا که در پیروی از جان لاک و کندیاک، با این عقیده که مجموعه دانش‌های بشری حاصل عواطف و احساسات است، مخالفت می‌کردند، مطرح گردید. دو قرن است که مفهوم ایدئولوژی جایگاه محوری - اگرچه ناخوشایند - را در تحول اندیشه سیاسی و اجتماعی اشغال کرده است. اصطلاح ایدئولوژی که توسط دستوت دوتراسی فرانسوی، به‌عنوان برجستگی جهت پیشنهاد دانش ایده‌ها مطرح گردید به صورت سلاحی در نبرد سیاسی در عرصه زبان جلوه‌گر شد. ایدئولوژی که در آغاز آکنده از روحیه اعتماد و اطمینان عصر روشنگری در اروپا بود، و دانشی که آن را توصیف می‌کرد لاجرم می‌بایست نمایانگر مرتبه کمال باشد، خیلی زود به صورت اصطلاحی در معرض سوءاستفاده در آمد که حاکی از تهی‌بودن، بی‌هودگی و سفسطه اندیشه‌های خاص بود. دانش‌های اجتماعی رو به ظهور سده نوزدهم و بیستم هر یک مفهوم ایدئولوژی را به

شیوه‌ای متفاوت به کار برده و همواره آن را به سویی می‌رانند. با این همه در تمامی این کش‌وقوس‌ها، این ایدئولوژی، به صورت اصطلاحی که نقشی در نبردهای سیاسی زندگی روزمره ایفا می‌کرد، باقی ماند (تامپسون، ۱۳۷۸: ۳۵).

رفته رفته مفهوم این اصطلاح عوض شده و امروزه کمتر کسی با افتخار از خود به‌عنوان «ایدئولوژیست» یاد می‌کند (همان، ۶). حال دیگر ایدئولوژی حکم قواعد و دستورات آمرانه را دارد که پیروان و معتقدان به آن حول یک یا چند ارزش والای اجتماعی چون رستگاری، خلوص نژاد و... تمرکز یافته‌اند (توحیدفام، ۱۳۷۴: ۱۳۲).

طرح بحث غیرایدئولوژیک شدن اندیشه‌های سیاسی نیز بواسطه همین تحولات در مفهوم ایدئولوژی و به معنای کاهش نفوذ و هژمونی ایدئولوژی‌های افراطی در اندیشه‌های سیاسی می‌باشد. در واقع سخن بر سر حدّ و حصر ایدئولوژی‌هاست و به معنای غیرافراطی شدن اندیشه‌های سیاسی و توجه به آرا و نظرات و اندیشه‌های دیگران و بالابردن توان و ظرفیت خود از طریق ایجاد فضای گفتگویی و تفاهم می‌باشد.

### ۱. چرا قرن بیستم خصلتی ایدئولوژیک پیدا کرد؟

ایدئولوژی‌ها در فرآیند نوسازی در اروپا و آمریکای شمالی به وجود آمدند و در پی آرزو برای پیشرفت مادی و سیاسی، به صورت ایدئولوژی‌های جهانی درآمدند (هی‌وود، ۱۳۸۶: ۵۴). دنیوی کردن زندگی اجتماعی و قدرت سیاسی شرایط تازه‌ای را در جهت ظهور و اشاعه ایدئولوژی به وجود آورد (تامپسون، ۹۹). لذا پیشرفت‌های علمی و فنی و حتی هنری که شروع دنیای مدرن و نوین را در اروپا رقم زدند، امید به ترقی و پیشرفت را در دل مردم به وجود آورد. مردم به این باور رسیدند که زندگی می‌تواند به مراتب بهتر از آنچه هست باشد اما قبل از اینکه مردم بتوانند از ثمرات ترقی و پیشرفت بهره ببرند، جامعه باید نظم نوینی پیدا کند (بال، داگر، ۱۳۸۴: ۳۰). برای همین منظور دست به نظام‌سازی جدیدی زدند که با تحولات و دگرگونی‌های به وجود آمده سازگاری داشته باشد و از حالت و جنبه دینی و مذهبی که در آن کلیسا نفوذ ویژه‌ای داشت و روبرگردانده و به سمت اتخاذ روش‌های علمی، اثباتی و کمی و توجه به جنبه مادی امور و دنیوی کردن آن، تغییر نگرش دهد. این تغییرات موجب ظهور «عصر ایدئولوژی‌ها» گردید که نهایتاً منجر به جنبش‌های رادیکال در اواخر قرن ۱۹ و اوایل قرن بیستم شد

(تامپسون، ۹۶). اساساً تجدد خصلتی ایدئولوژیک دارد و مبتنی بر معیار و ملاکی در خصوص حقیقت است. مجموعه‌ای از احکام را حقیقی می‌شمارد و آن‌ها را در مقابل امور غیرحقیقی و غیرجدی، قرار می‌دهد. تجربه‌گرایی و عینیت‌گرایی پشتوانه معرفتی چنین معانی و حقایقی هستند (بشیریه، ۱۳۸۳: ۲۱۹).

با وجود این، ایدئولوژی‌ها نظام‌های تفکر بدون منفذ (مسدود) نمی‌باشند بلکه معمولاً مجموعه‌ای از عقایدی هستند که در سایر ایدئولوژی‌ها تداخل کرده و بر یکدیگر سایه می‌افکنند. (هی‌وود، ۴۴) در این میان نتایج گیج‌کننده‌ای حاصل می‌شود. برای مثال گروه محافظه‌کاران امروزی گاه به نظر می‌رسد که با لیبرال‌های اولیه وجوه مشترک بیشتری در مقایسه با لیبرال‌های امروزی دارند. علتش این است که ایدئولوژی‌های سیاسی هرگز ثابت نمانده بلکه به تغییرات دنیای پیرامون خود واکنش نشان می‌دهند (بال، داگر، ۱۶). به گونه‌ای که در طول دوران پیدایش، تولد و رشد خود کاملاً ایستا نبوده و دچار تغییر و تحول می‌شوند. می‌توان این عوامل تغییردهنده را به دو دسته درون‌زا و برون‌زا تقسیم نمود. تغییرات درون‌زا در نتیجه برخورد میان پیروان سیاست‌های مختلف که بوسیله ایدئولوژی‌ها مورد تأیید قرار گرفته‌اند به وجود می‌آیند. در نتیجه غلبه هر یک از گروه‌های مخاصمه‌گر بر دیگری پیشرفت‌های جدیدی در یک ایدئولوژی ایجاد می‌گردد. این خصایص منشأ بی‌ثباتی ایدئولوژی‌هاست. اما تغییرات و عوامل برون‌زای ایدئولوژی‌ها، در نتیجه فشار وقایع و حوادث خارجی تغییر می‌یابند. چرا که واقعیات زندگی شایسته گروه‌بندی‌های ایدئولوژیک نمی‌باشند. عامل خارجی دیگر، تقلیل یافتن بحرانی است که به خاطر آن و در نتیجه جهت‌گیری‌های ایدئولوژیک به وجود آمده است (توحیدفام، ۱۳۹).

بر همین اساس نیز می‌توان عوامل مؤثر بر غیرایدئولوژیک شدن اندیشه‌های سیاسی را به عوامل داخلی و خارجی تقسیم نمود.

## ۲. عوامل مؤثر بر غیرایدئولوژیک شدن اندیشه‌های سیاسی

این عوامل را می‌توان به عوامل داخلی (تغییرات در خود ایدئولوژی‌های سیاسی) و عوامل خارجی تقسیم نمود.

## الف) عوامل داخلی

۱. سرخوردگی ایدئولوژی‌ها: بی‌تردید قرن بیستم، قرن ایدئولوژی بود. با پایان جنگ سرد و سقوط بلوک شرق و شوروی سابق، ایدئولوژی‌های راست و چپ افراطی به نوعی نسبت به آرمان‌ها و ایده‌های بزرگ و کلان به دیده‌تردید نگریند و تضادهای طبقه سرمایه‌داری - پرولتاریا، غرب - شرق، اکنون رنگ باخته است. در دوران جنگ سرد جهان به دو بلوک ایدئولوژیک تقسیم شده بود که هر کدام بخش خاصی را تحت سلطه خود قرار داده بودند و قهرمانان جهان‌بینی‌های کاملاً متفاوت محسوب می‌شوند (آکسفورد، ۱۳۷۸: ۲۴۵). اما با پایان یافتن جنگ، اتهاماتی که دو گرایش سرمایه‌داری و کمونیستی به یکدیگر وارد می‌کردند، از بین رفت و اساساً دیگر جهان دوقطبی وجود نداشت. در عصر ایدئولوژی‌ها عضویت در احزاب بزرگ از اهمیت بسیاری برخوردار بود. اما از دهه ۹۰ به بعد عضویت در احزاب رسمی جای خود را به عضویت خودجوش در جنبش‌های اجتماعی و انجمن‌های مردمی داده است و بسیاری از امور که تا پیش از این خارج از چارچوب ایدئولوژی‌های سیاسی قابل بررسی نبوده، با آغاز دهه ۹۰ از اهمیت برخوردار شدند. گروه‌های اکولوژیک، فمینیستی و حقوق بشری از این دست، می‌باشند. نظریات این جنبش‌های موردی در پایان قرن بیستم به‌عنوان رقیب اصلی ایدئولوژی‌های مسلط سیاسی، باعث تغییر نگاه ایدئولوژی‌های راست و چپ نسبت به اقتصاد، سیاست، اجتماع و... شدند (استوار، ۱۳۸۳: ۱۵۳).

۲. بحران ایدئولوژی‌ها: با پایان جنگ سرد و فروپاشی بلوک شرق و شوروی سابق و مطرح شدن مسائل جدید در عرصه زندگی خصوصی و عمومی مردم، ایدئولوژی‌های سیاسی که در قالب سنتی گذشته به چپ و راست تقسیم می‌شدند، با بحران مواجه گشتند.

آنچه بیش از همه ایدئولوژی‌های سیاسی را با بحران مواجه ساخت، تجربه‌های منفور و خونین در طول تاریخ بوده است. فجایع انسانی و اقتصادی برآمده از حکومت فاشیسم و نازیسم به همراه حکومت توتالیتار شوروی سابق، باعث گشت که بسیاری از اندیشمندان در اواخر قرن بیستم با دیده‌تردید به مقوله ایدئولوژی‌ها بنگرند. به این عوامل می‌توان شرایط و تغییرات به‌وجود آمده درخواست‌های مردم و ناکافی و ناکارآمد دانستن احزاب ایدئولوژیک راست و چپ در برآورده ساختن نیازهایشان - که خارج از نظم سلسله‌مراتبی و ایدئولوژیک گذشته است - را نیز اضافه نمود. امروزه مسائل و

مشکلاتی پدید آمده است که دیگر در قالب‌های ایدئولوژیک نمی‌گنجند. جهانی و فراسوی تقسیم‌بندی‌های سنتی راست و چپ و حل این معضلات نیز نیازمند خواست و اراده جهانی است. این خود زمینه‌ای است برای همکاری و تعامل مردم جوامع مختلف جهان و همچنین تغذیه فکری اندیشمندان در حوزه‌های مختلف سیاسی، اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی و... در این بین ایدئولوژی‌های افراطی گذشته دیگر برای خود جایگاهی نمی‌یابند و از بین می‌روند. همچنین بسیاری از ایدئولوژی‌های میانه و معتدل نیز در مواجهه با این موضوعات و برای افزایش کارایی و کارآمدی خود، به تغییرات بی‌پایان جهت حل این معضلات، دست می‌زنند و در همین راستا برخی الزامات عصر حاضر را نیز قبول کرده و جهت‌گیری‌های جدیدی ایجاد می‌کنند که نسبت به گذشته متفاوت است. در راستای همین امر، احزاب جدیدی به وجود می‌آیند که نگران کیفیت زندگی و جنبه کیفی موضوعات و مسائل سیاسی، می‌باشند. از جمله اینها می‌توان به احزاب حقوق بشری، اکولوژیستی و... اشاره نمود. همچنین این مسائل باعث شده که بسیاری از ایدئولوژی‌های راست و چپ با پذیرش حکومت مبتنی بر دموکراسی، اقتصاد بازار آزاد، فعالیت سیاسی احزاب متعدد، قدرت نامتمرکز و تکثر سیاسی و کنار گذاشتن نزاع‌های گذشته، به توافقی عملی دست یابند. از این منظر به نظر می‌رسد که ایدئولوژی‌ها با کم کردن اختلافات خود در پی جرح و تعدیل‌های متعدد درونی، از جهات دیدگاه‌های اقتصادی، اجتماعی، سیاسی و... به هم نزدیک شده‌اند و به عصر نزاع‌های ایدئولوژیک در قرن بیستم پایان داده‌اند.

۳. بحران‌های اقتصادی و نارضایتی از وضعیت اقتصادی: پس از پایان جنگ جهانی دوم و خرابی‌های به جا مانده از آن در کشورهای درگیر جنگ، اندیشه دولت رفاهی به منظور تأمین نیازهای معیشتی مردم و مبارزه با فقر به وجود آمد. پیش از این نیز، بحران اقتصادی سال‌های ۱۹۲۹-۳۲ که همراه با افزایش تورم و بیکاری، ورشکستگی، کاهش قیمت سهام شرکت‌ها و کاهش تجارت و سرمایه‌گذاری بود، موجب شد که دولت به طور گسترده در اقتصاد دخالت کند. پس از بحران بزرگ دهه ۱۹۳۰ م و به‌ویژه پس از جنگ جهانی دوم دولت مسئولیت تمامی سرمایه‌گذاری‌ها را برعهده گرفت و مکانیسم بازار به کنار گذاشته شد. دولت‌های رفاه توانستند که سطح رکود و اشتغال را در سطح مطلوبی نگه دارند، اما به بحران تورم کمتر توجه داشتند (استوار، ۱۴۹). لیبرالهایی که خواستار اقدامات رفاهی شدند به رفاه‌یون شهرت یافتند



(بال، داگر، ۱۱۴). لیبرال‌های رفاهی به توافق‌هایی با رقبای سوسیالیست و محافظه‌کار خود دست یافتند و اکثریت احزاب، مطلوبیت دولت رفاه را به رسمیت شناختند (بال، داگر، ۱۲۱) و باعث شد که گرایش‌های مختلف ایدئولوژیک به یکدیگر نزدیک‌تر شوند. در ادامه، دولت‌های رفاهی که در کوتاه‌مدت باعث بهبود وضع اقتصادی شده بودند، با گسترده‌تر شدن اختیارات در دوران صلح، با چالش اساسی مواجه گردیدند. با افزایش تورم و بحران اقتصادی در آغاز دهه ۷۰ م، اضطراب و تشویش روحی بسیاری از جوامع غربی تحت سلطه دولت رفاهی را دربرگرفت. تورم در دهه ۷۰ مدیریت دولت را ناکارآمد ساخت و خود این تورم عامل شکست دولت‌های برنامه‌ریز گردید. با نارضایتی پیش آمده در سطح عمومی جامعه، بسیاری از دولت‌ها از مدیریت تقاضا دست کشیدند و به سمت و سوی دولت حداقل و اقتصاد بازار روی آوردند. بدین سان بحران رکود در دهه ۱۹۷۰ که موجب نارضایتی عمومی شد باعث تجدیدنظر بسیاری از کشورها در هدایت اقتصاد گشت. این گرایش‌ها با نگاهی انتقادی نسبت به سیاست‌های اقتصادی خود، برای ایجاد رشد و رفاه اقتصادی چاره‌ای جز پذیرش اقتصاد بازار نداشتند. همین امر نیز باعث نزدیکی گرایش‌های سیاسی مختلف شد (استوار، ۱۵۰). چرا که همین جرح و تعدیل‌ها بر سر مسائل مختلف از جمله مسائل اقتصادی، باعث افزایش شباهت دولت‌ها شده که این امر خود منجر به افزایش شباهت میان کشورها، ملت‌ها و نهایتاً کاهش تنش و منازعه و افزایش استمرار صلح می‌شود. (بشیری، ۱۳۸۶: ۲۳۳).

#### ب) عوامل خارجی

۱. جهانی شدن: جهانی شدن به‌عنوان واقعیت عصر ما، مسئله‌ای است چندبعدی و برخی آن را روندی ناگزیر و برخی رویارویی با آن را قابل اجتناب دانسته‌اند (اومایی، ۱۳۸۶: ۱۲). این مفهوم که از دهه ۱۹۶۰ وارد فرهنگ لغات گردیده، پس از پایان جنگ سرد در ابعاد وسیع و متنوعی کاربرد پیدا کرده است (قوام، ۱۳۸۳: ۷). در دوران جنگ سرد به علت وجود نظام دوقطبی و مرزبندی‌های سیاسی، نظامی و ایدئولوژیک، عملاً موضوع جهانی شدن با تهدیدات عدیده‌ای مواجه بود. بدین ترتیب فضاهای محدود و اندکی را برای تبیین رفتارهای سیاسی، اجتماعی و فرهنگی جهانی ایجاد کرد. چنین وضعیتی سبب می‌گردید که آنچه امروز از جهانی شدن مستفاد می‌شود، قابل اطلاق نباشد (قوام، ۱۴). جهانی شدن «فرایند به هم وابستگی روزافزون» است و نباید آن را

صرفاً غربی شدن، مورد سلطه جهان توسعه یافته واقع شدن، آمریکایی شدن (گیدنز، ۱۳۸۴، ۳۷) و یا یک استراتژی، برنامه و پروژه که از سوی قدرت‌های بزرگ صنعتی طراحی شده، تصور کرد. بلکه پدیده‌ای است لجام‌گسیخته که بدون نقشه و قطب‌نما به پیش می‌رود و جوامع گوناگون را به صورت مختلف تحت تأثیر خود قرار می‌دهد (قوام، ۱۶). چه بخواهیم و چه نخواهیم واقعاً بر «همه» انسان‌ها در دنیای جدید اثر می‌گذارد و تأثیر آن در زندگی روزمره آن‌ها، انکار نشدنی است (گیدنز، ۳۷). انسان‌ها، فرهنگ‌ها، کشورها و مناطق مختلف، طعم جهانی شدن را به شیوه‌های مختلفی می‌چشند و با این حساب خاطرات متفاوتی هم از آن دارند.

بر همین اساس می‌توان گفت که جهانی شدن فرایندی است که اساساً بر پایه حرکت آزاد کالا، سرمایه، خدمات، ایده‌ها و افکار و عقاید و... شکل گرفته است و تصویری از جهان ارائه می‌کند که در آن هر پدیده‌ای با پدیده دیگر مربوط، تأثیرگذار و تأثیرپذیر است. در واقع پدیده‌ای است دیالکتیک. ما عاملان این فرایند هستیم همان‌طور که همزمان تحت تأثیر آن نیز قرار داریم. (گیدنز، ۶۵) بر همین مبنا نیز، حصارهای بسته دیکتاتوری‌های محلی سیاسی و فکری بسیار شکننده‌تر شده است و استیلای کامل دولت‌های محلی به شیوه زیست فرهنگی مردم دیگر ممکن و دست‌کم قابل توجه نیست و دستگاه‌های ایدئولوژیک دولتی سلطه و هژمونی پیشین خود را از دست داده‌اند (بشیریه، ۱۳۸۳: ۶۵۷). در چنین فضایی امکان شکنندگی رژیم‌های توتالیتر - که همراه با بسیج توده‌ای، القاء ارعاب و مبتنی بر ایدئولوژی‌های تمامیت‌خواه هستند - بیشتر می‌شود (قوام، ۳۲۵). ایدئولوژیک بودن دوران جنگ سرد شرایطی را به وجود آورد که طی آن دولت‌ها به زبان سمبلیک با یکدیگر همکاری، رقابت و ستیز داشتند. بر این اساس سمبل‌ها می‌توانستند دوست و دشمن را از یکدیگر متمایز ساخته و به اتحادها و ائتلاف‌های بین‌المللی معنا بخشند. اما در عصر جهانی شدن به دلیل مرکزیت‌زدایی دولت‌ها در اغلب موارد سمبل‌های وحدت - یکپارچگی، مشروعیت - اقتدار، کارکردهای گذشته خود را از دست داده‌اند. (قوام، ۲۶) در وضعیت جدید دولت‌های مطلق‌گرا فاقد ابزار لازم برای انجام دادن کارها هستند. وضعیت جدید نیازمند یک نظم مدیریتی چند مرکزی است. بدین‌سان ایدئولوژی‌های تمامیت‌خواه و افراطی در چنین فضایی امکان ظهور و گسترش نمی‌یابند و دیگر نمی‌توانند اتخاذ یک رهیافت کلی را به عموم جوامع تحمیل نمایند.

از دیگر پیامدهای جهانی شدن در همین راستا، دگرگونی در نقش و عملکرد نهادهای واسطه تشکیل‌دهنده جامعه مدنی نظیر اتحادیه‌های صنفی، سندیکاها و احزاب سیاسی، است. در بسیاری از این جوامع مردم به این نتیجه رسیده‌اند که نهادهای سنتی مزبور نمی‌توانند مانند سابق در تبیین خواست‌ها و تبدیل آن‌ها به سیاست، نقش مؤثری داشته باشند. آن‌ها معتقدند که در بسیاری از موارد تقاضاهایشان در لابه‌لای دیوانسالاری‌ها گم شده و از این‌رو به ایجاد گروه‌های موردی (زیست محیطی، رفاهی، صلح، اشتغال و...) مبادرت می‌ورزند. در اغلب موارد عدم یا کاهش حمایت مردم از نهادهای سنتی مزبور (که معمولاً با عدم پرداخت حق عضویت همراه است) به حدی جدی است که دولت‌ها مجبور می‌شوند که برای ادامه حیات و بقای نهادهایی چون احزاب سیاسی به آن‌ها کمک مالی نمایند (قوام، ۱۸). معروف‌ترین ملاک طبقه‌بندی احزاب سیاسی، ملاک ایدئولوژی است که براساس آن احزاب بر روی طیفی از راست افراطی و چپ افراطی دسته‌بندی می‌شوند (بشیریه، ۱۳۸۶: ۳۸۳). اما امروزه، سیاست قدیمی مبتنی بر چپ و راست در عصر جهانی شدن، در حال فرسودگی است. چرا که این سیاست کهنه بر پایه پاره‌ای از «سنت‌ها» بنا شده است که به نظر می‌رسد جهانی شدن کمر به حذفشان بسته است. مدرنیته سنتهای خاص خود را بنا کرد. این سنت‌ها بیشتر بر پایه گروه‌های شغلی و طبقات اجتماعی شکل گرفته بودند. بنابراین ایدئولوژی‌های سیاسی محافظه‌کار، لیبرالی و سوسیالیستی یکی از اجزای ضروری مدرنیته بودند و از ترکیب آن‌ها مفهوم چپ و راست شکل گرفت. اما جهانی شدن این سنت‌ها را زیر سؤال می‌برد و بازاندیشی تشدید شده و سرعت زیاد «جهانی شدن» این سنت‌ها را فرسوده کرده است (گیدنز، ۱۳۸۴: ۴۶). امروزه بسیاری از مشکلات و مسائل سیاسی وجود دارند که به‌طور واضح در بعد چپ و راست مشخص نشده است. اصلی‌ترین اشتباه این است که تمام مسائل و مشکلات در این بُعد گنجانده شود (گیدنز، ۳۸۰: ۴۴). مسائلی نظیر بحران محیط‌زیست، فقر، حقوق بشر، بحران دموکراسی، جلوگیری از شیوع بیماری‌های واگیردار نظیر ایدز و... از این قبیل می‌باشند و با وجود این‌ها، در عصر حاضر (جهانی شدن)، دیگر تقسیم مسائل به داخلی و خارجی در سال‌های اخیر اعتبار خود را از دست داده است (رابرتسون، ۱۳۸۰: ۴۹). این مسائل جهانی‌اند و راه‌حل‌ها هم باید جهانی باشند و هیچ دولتی نمی‌تواند به تنهایی آن را حل کند. در چنین وضعیتی، جهانی شدن زیستن با یکدیگر و وجود ارزش‌ها و هنجارهای

مشترک را به بازیگران القا می‌کند و رفته رفته به بازیگران می‌آموزد که جهانی بیاندیشند و عمل کنند. مهم‌ترین نتیجه وضعیت فوق‌نیاز به وجود و گسترش عرصه عمومی جهانی است. عرصه عمومی در مقابل عرصه آمریت قرار می‌گیرد. عرصه آمریت، عرصه قدرت، عرصه اقدام یک‌جانبه و تحمیل اراده بر دیگری است. عرصه عمومی، عرصه عقلانیت، استدلال، گفتگو و انتقادات است. گفتگو ابزاری است برای رسیدن به توافق و روشی است برای حل اختلافات. پیش‌فرض گفتگو این است که دیگری وجود دارد و دارای حق و حقوق است و انسان‌ها می‌آموزند که با یکدیگر زندگی کنند. از سوی دیگر گفتگو یعنی کاهش (عدم) مطلق‌نگری، یعنی نبود قطعیت، چون متضمن داد و ستد است. در چنین فضایی، جوامع مختلف سنتی، در حال توسعه، و دولتهایی که در بحبوحه سیاست جهانی و نقاط دوردست آن قرار دارند، بر روابط متقابل بین‌المللی تأثیر می‌گذارند. این تأثیر موجب همسویی ایدئولوژی و سیاست در جوامع مختلف می‌گردد (قادری، ۱۳۷۰: ۵۰). بر همین اساس نیز امکان ظهور، نفوذ و گسترش ایدئولوژی‌های مطلق‌گرا و افراطی وجود نخواهد داشت یا دست‌کم به حداقل می‌رسد و دیگر مانند گذشته قابل توجیه نیست.

۲. فروپاشی کمونیسم: بی‌شک ایدئولوژی عنصر مهم و تعیین‌کننده در سال‌های قبل از فروپاشی کمونیسم بوده است. در دوران جنگ سرد میان ایدئولوژی و قدرت رابطه‌ای معنادار وجود داشت. ایدئولوژی سیاست جهانی را غایت‌مدار نموده و می‌توانست هویت‌سازی کند. در این شرایط تقلیل‌گرایی یک راه سریع و فضیلت، تلقی می‌شد. در حالیکه پس از پایان جنگ سرد این نوع نگرش به مسائل بین‌المللی به منزله ناقص‌دیدن واقعیت‌ها تلقی می‌شود. زیرا اصولاً ایدئولوژی‌ها تقلیل‌گرا و حقیقت‌محورند که همین امر سبب می‌شود تا با رویدادهای جهانی برخوردی نرماتیو (هنجاری) گردد (قوام، ۳۸).

در واقع فروپاشی نظام دو قطبی و به پایان رسیدن دوران جنگ سرد، نه تنها به روند جهانی شدن سرعت بخشیده است بلکه نوع و کیفیت تعاملات را در اشکال گوناگون به کلی دگرگون ساخته است و بسیاری از هنجارهای عصر روشنگری از جمله کلیت‌گرایی، وفاداری به دولت - ملت، تمرکزگرایی و کنترل، یکپارچگی میان عناصر شهروندی، ایجاد هویت برای رابطه انسان و ماشین، تعریف سلسله مراتب براساس زور و قدرت، جستجوی هر مسئله در دیگری (نه در خودش)، تقلیل‌گرایی و جز اینها را مورد

سؤال قرار داده است (قوام، ۳۰). از جمله این دگرگونی‌ها پس از فروپاشی کمونیسم می‌توان به تغییر چهره امنیت از نظامی به غیرنظامی اشاره نمود. در دوران جنگ سرد به دلیل غالب بودن پارادایم رئالیسم، بر دو بعد امنیت نظامی و تهدیدات خارجی تأکید می‌شد و رقابت تسلیحاتی و تعارضات ایدئولوژیک، ترسیم‌کننده حاکمیت نظام دو قطبی بود و رئالیسم به‌عنوان رویکرد غالب، امنیت ملی را در ابعاد نظامی و خارجی تعریف می‌کرد (قوام، ۱۹۸).

همچنین تغییر و کم‌رنگ شدن نقش «زور» در روابط بین‌الملل. متعاقب پایان جنگ سرد قابل ذکر است. تحلیل‌گران حوزه روابط بین‌الملل با اشاره به کم‌رنگ شدن نقش زور در روابط بین‌الملل، از بروز تحولی مهم در این زمینه خبر دادند. عدم پذیرش استمرار منازعات، از دست رفتن مشروعیت بلامنازع قدرت نظامی و تأثیر بر روی اصل مساوات «حاکمیت‌های ملی» از جمله پدیده‌هایی هستند که هر یک به سهم خود در بی‌اعتبار نمودن «زور» مؤثر بوده‌اند (افتخاری، ۱۳۸۱: ۸۸).

همچنین از سال ۱۹۸۹ به بعد نمی‌توانیم فکر کنیم که جناح چپ و راست در مسیر مشابهی که بیشتر وقت‌ها حرکت می‌کردند ادامه مسیر دهند (گیدنز، ۱۳۸۰: ۳۴). تحولاتی در درون احزاب مستقر پدید آمده است که بدین‌سان احزاب حرفه‌ای انتخاباتی به سوی نوعی بسیج اجتماعی حرکت کرده‌اند و در نتیجه انجماد سازمانی احزاب کاهش یافته است (بشیریه، ۱۳۸۳: ۲۳۴). پس از فروپاشی، دیکتاتوری‌های کمونیستی همه جا با شکست روبرو شده‌اند و در سرتاسر قلمرو اتحاد شوروی سابق و اروپای شرقی همه جا سخن از «مردم‌سالاری» و مشارکت همگانی در امر حکومت و اقتصاد است (نیزبیت، آبردین، ۱۳۷۸: ۳۶). جنگ و مبارزه ایدئولوژیک همان‌طور که برای رژیم‌های توتالیتر از لوازم و ضروریات است، برای رژیم‌های دموکراسی امری غیرممکن و ناسازگار با طبیعت آن می‌باشد. همچنین مسلم است که برای ورود به جنگ ایدئولوژیک ابتدا باید معتقد به ایدئولوژی مشخص بود. اما سیستم‌های دموکراسی دارای ایدئولوژی‌های واحدی نبوده، بلکه دارای ایده‌های گوناگون و مختلف هستند. زیرا که طبیعت و ذات دموکراسی و اصل وجودی آن مبتنی بر انتقاد و اظهارنظر و تبادل عقیده گروه‌ها و دسته‌جات متعددی است که از داخل آن برخاسته و کثرت و وفور عقاید سیاسی و فرهنگی، نتیجه منطقی و طبیعی آن است (رول، ۱۳۷۲: ۲۶۶-۲۶۵). از همین روی و باتوجه به اینکه امروزه کشورهای سابق کمونیستی با برقراری دموکراسی به جهت‌گیری نوینی دست یافته‌اند و

درگیری‌های اقتصادی و اجتماعی - که همچنان برقرارند - را در چارچوب دموکراسی حل و فصل می‌نمایند (مولر، ۱۳۸۴: ۳۳)، منازعات ایدئولوژیک که حاصل یکجانبه‌گرایی و افراط است، در عرصه جهانی رو به کاهش نهاده است.

۳. ظهور جنبش‌های جدید اجتماعی: فرایندهای تغییر ساختاری، دگرگونی در زمینه تولید، دگرگونی در نقش دولت، دگرگونی در روابط میان حوزه‌های خصوصی و عمومی، به شیوه‌های گوناگون به تضعیف منازعات اجتماعی سنتی کمک می‌کند. این فرایندها به حوزه خاصی از منازعات که غیرمادی هستند اشاره دارند. هدف این منازعات کنترل منابعی است که به تولید معنا می‌پردازند و به بازیگران امکان می‌دهند نه تنها در رابطه با محیط زیست خودشان بلکه هم‌چنین در حوزه شخصی نیز دخالت کنند (دلپورتا، ۱۳۸۳: ۷۱). ظهور گرایش‌هایی به سمت سازمان‌های بزرگ، تحرک جمعیت، نوآوری تکنولوژیک، ارتباطات گسترده و زوال قالب‌های سنتی، همگی شرایطی نوظهور تلقی می‌شوند که افراد را به سمت یافتن الگوهای جدید سازماندهی اجتماعی سوق می‌دهد (دلپورتا، ۱۹). بر همین اساس «حزب» و «اتحادیه» که در اوایل قرن ۲۰ الگوی غالب بودند در پایان قرن، زیاده از حد بوروکراتیک تلقی می‌گردند و آن‌ها را عامل استفاده ناموجه از قدرت می‌دانند و بنابراین به مثابه ابزارهایی که برای تغییر مترقیانه مناسب باشند، نمی‌شناسند (فیتز پتریک، ۱۳۸۱: ۲۳). اکنون حزب‌ها به عقیده نظریه‌پردازان جدید دموکراسی، گرفتار وضع دشواری شده‌اند و تمایل شهروندان برای همراه شدن با این حزب‌ها کمتر شده و مردم در قضاوت درباره رهبران سیاسی شکاک‌تر شده‌اند و بیشتر به کاری که از آن رهبران برمی‌آید توجه دارند. و به مراتب راغب‌ترند که حرکت‌های سیاسی مستقلی راه بیندازند و نیرویشان را در راه مبارزات و جنبش‌هایی صرف کنند که از نظر علایق شخصی و خلاقیت فکری برایشان جالب‌تر باشد. یعنی همان چیزی که شارحان مکاتب سیاسی «جنبش‌های جدید اجتماعی» خوانده‌اند. بر این اساس زندگی سیاسی، سازماندهی از بالا به پایین، کمتر خواهد داشت و به مراتب بیشتر برپایه چندگانگی ابتکار عمل از پایین خواهد بود (مکنزی، ۱۳۷۵: ۲۱۱).

جنبش‌های اجتماعی به روندی از اقدامات مشترک اشاره دارد و در اینجا تأکید بر روند، به معنای مخالفت با تصلب ایستایی است که تحلیل‌های طبقاتی معمولاً در آن فرومی‌افتند (فیتز پتریک، ۲۳۰). در واقع جنبش‌های اجتماعی یکی از بازیگران مهم سپهر جامعه مدنی هستند که در فقدان یا ضعف و کم‌خونی جامعه سیاسی و دیگر

بازیگران برای پاسخگویی به نیازها، بیان مطالبات و تقاضاهای افراد و گروه‌های اجتماعی، وارد عرصه پیکار و کارزار اجتماعی می‌شوند و یکی از عوامل مهم تحولات و دگرگونی‌های اجتماعی‌اند. آنان واکنشی در برابر بحران‌ها و نابسامانی‌های جامعه هستند و اکثراً بیرون از گفتمان‌های مسلط و نهادهای رسمی که مردم آن‌ها را دربرآورده شدن نیازهایشان ناتوان می‌بینند، رخ می‌دهند. این جنبش‌ها نمایانگر یأس و ناامیدی مردم از دولت، احزاب و روندهای سیاسی برای پاسخگویی به نیازها، مطالبات و خواسته‌هایشان می‌باشد و تلاش آنان برای ارائه طرح‌ها و الگوهای بدیل است. عرصه اصلی مبارزات جنبش‌های اجتماعی جدید، عرصه سیاست فرهنگی است. یعنی عرصه‌ای که در آن مفاهیم و روابط سنتی به چالش کشیده می‌شود و چارچوبهای معنایی جدیدی شکل می‌گیرد. مبارزه آن‌ها بر سر نهادها، معناها و سبک زندگی، آنهم در زمینه‌ای سیال و نامطمئن از هویت‌های متکثر و متحول می‌باشد. در این پیکار دیگر دولت تنها آماج مبارزه نیست، بلکه همه روابط، نهادها و زمینه‌های اجتماعی و حتی شخصی‌ترین روابط، عرصه مبارزات مستمر می‌شوند. همچنین این جنبش‌ها ضد ایدئولوژی‌اند و نگرش‌های سلسله‌مراتبی را طرد می‌کنند. می‌توان گفت که ظهور جنبش‌های اجتماعی جدید نتیجه ظهورشان در متن یک صورت‌بندی جدید اجتماعی است. به عبارتی آن‌ها جدید تلقی می‌شوند چرا که نمونه و نمادی از روابط سیاسی و اجتماعی جدید هستند. غیرافزاری بودن، مدنی بودن و نه دولتی بودن، غیررسمی بودن و تکیه‌داشتن به رسانه‌های جمعی، ازجمله ویژگی‌های این جنبش‌ها می‌باشد (آشفته تهرانی، ۱۳۸۷: ۱۹۴).

برخلاف منازعات سنتی گذشته که براساس یک ایدئولوژی تام و مطلق بوده و موجب جنگ و ناآرامی فراگیر و برخورد نظامی می‌شد، مبارزه این جنبش‌ها، جنگ مستقیم نیست بلکه مجموعه‌ای از رفتارهایی در قالب زندگی روزمره است و فضاهای عمومی تازه‌ای می‌گشایند (فیتز پتریک، ۲۳۳). اهداف این جنبش‌ها ممکن است به خودی خود به گروه‌ها و اقشار اجتماعی - اقتصادی خاصی ارتباط نداشته باشند و اغلب انعکاس‌دهنده علاقه مشترک به خیرهای «عمومی» هستند. نظیر کیفیت هوا یا کاهش ترافیک و ... . خیرها از آن جهات عمومی هستند که هیچ طبقه یا بخش اجتماعی نمی‌تواند دسترسی به آن‌ها را به خود منحصر کند و به طور انحصاری از آن بهره‌مند گردد (دلپورتا، ۴۷). در واقع نیروهای سیاسی جدید، جنبش‌هایی هستند که نگران کیفیت زندگی می‌باشند و از طریق فنون خبرگیری و خبررسانی الکترونیک، واقعیت‌های مختلف درد و رنج در

سراسر جهان را به مخاطبانی که هر روز افزایش می‌یابند فوراً منتقل می‌کنند و گریز مقامات خصوصی و عمومی از مجازات (به خاطر اقدامات یا عدم اقدامشان) را دشوارتر می‌سازد (آکسفورد، ۱۳۷۸: ۲۴). همان‌طور که گفته شد ویژگی مهمشان غیرایدئولوژیک بودن آنهاست چرا که اساساً این جنبش‌ها به دلیل نارسایی ایدئولوژیک سیاسی مبتنی بر گرایش‌های چپ و راست و سیستم سلسله‌مراتبی و ایدئولوژیک گذشته، در برآورده ساختن نیازها و علایق مردم جامعه، شکل گرفتند. همین امر موجب نزدیکی گرایش‌های سیاسی و غیرایدئولوژیک شدن آنها در جهت حل مسائل ملموس و اساسی زندگی انسان می‌شود.

۴. گسترش فن‌آوری اطلاعات: امروزه اطلاعات به چنان اهمیتی دست یافته که شایستگی آن را دارد تا به صورت نماد عصر حاضر با آن برخورد شود. تولد واژه «جوامع اطلاعاتی» در این راستا می‌باشد. (وبستر، ۱۳۸۴: ۲).

ویژگی مهم جهان معاصر، به وضوح تحولاتی است که در حوزه اطلاعات رخ داده است. یقیناً این سخنی نامعقول است که کسی بدون توجه به این قلمرو بسیار عظیم، بتواند اوضاع و احوال جهان را تبیین کند (وبستر، ۴). ایده جامعه اطلاعاتی ریشه در اندیشه سیاسی و اجتماعی مدنی دارد که خواهان بیشترین استفاده از فناوری به‌عنوان ابزاری برای آزادسازی بشریت از یوغ کار زیاد و درآمد کم است. (ویلکن، ۱۳۸۱: ۱۲۰). در این جامعه استانداردهای زندگی و الگوهای کار و فراغت، نظام آموزشی، فعالیت‌های اقتصادی و بازرگانی، از پیشرفت اطلاعات و دانش فنی تأثیر می‌پذیرد.

امروزه آزادی اطلاعات و حق دسترسی به آن به‌عنوان «اکسیژن» دموکراسی تعبیر می‌شود. در این زمینه، نیک دانسته شده است که اشتباهات حکومت‌ها در فضای پنهان‌کاری رخ داده و تداوم می‌یابند. دسترسی به اطلاعات و حسابرسی از رفتار سیاستمداران بهترین راه پیش‌گیری از اشتباهات و کاستن از دامنه تخلفات آنهاست. کاستن از خودرأیی حکومت‌ها در شرایطی میسر است که مردم از آنچه حکومت بدان مشغول است آگاه باشند. از همین‌رو حق دسترسی به اطلاعات هم سازوکاری برای اعمال قدرت آگاهانه شهروندان در جهت تحقق حقوق خود فراهم می‌کند و هم تضمینی برای دستکاری حکومت، رفتار مبتنی بر قانون و کنترل فساد دستگاه‌های حکومتی، ایجاد می‌کند.



با گسترش جامعه مدنی، جایی که رسانه‌های جهانی به طور پیوسته شکلی از نظارت را بر بازیگران سیاسی جهان اعمال می‌کنند، دیکتاتورها و حکومت‌های جور، محلی برای اختفا ندارند (ویلکن، ۱۳۰). اینک در جهان، شمار دیکتاتورها به کمترین حد ممکن رسیده است. زیرا دیگر نمی‌توان اخبار و اطلاعات را تحت کنترل خود قرار داد (نیزبیت، آبردین، ۴۶۶). در عصر جدید سیاست دیگر به درون دیوارهای کاخ‌ها و دژهای حکومتی محدود نیست بلکه جزئی از زندگی عمومی شده است (بشیریه، ۱۳۸۶: ۱۳). سیاستمداران و احزاب سنتی باید بدانند که دیگر نمی‌توانند اهداف سیاست‌های داخلی خود را بدون در نظر گرفتن ارتباط‌های بین‌المللی تعیین کنند (مولر، ۱۳). دولت‌ها نیز از اهمیت اطلاعات آگاه شده‌اند و در بسیاری از موضوع‌ها به افکار عمومی مراجعه می‌کنند و اگر لازم است عموم در تصمیم‌گیری شرکت کنند، ارائه کامل‌تر و بی‌طرفانه‌تر اطلاعات از آنچه رسانه‌ها می‌توانند مهیا کنند، اهمیت پیدامی‌کنند (هیل، ۱۳۸۷: ۳۴۵). باتوجه به این شرایط امروزه دیگر مانند گذشته حکومتها و سیاستمداران، چه در عرصه سیاست‌های داخلی و چه در عرصه سیاست بین‌المللی خود، نمی‌توانند یک ایدئولوژی تام و مطلق را در نظر گیرند و تمام جامعه و مردمان جهان را تحت لوای یک ایدئولوژی واحد، اداره کنند. گسترش رسانه‌های ارتباط جمعی، جهانی شدن، فروپاشی کمونیسم، ظهور جنبش‌های جدید اجتماعی، همگی باعث شده تا تغییراتی در نگرش‌های سیاسی به‌وجود آید و آن‌ها را از حالت تصلب گذشته خارج نموده و در جهت حل مسائل ناشی از تحولات دنیای پیرامون، به یکدیگر نزدیک کند.

البته در مورد غیرایدئولوژیک شدن اندیشه‌های سیاسی ذکر این نقطه‌نظر حائز اهمیت است که غیرایدئولوژیک شدن به معنای افول اثربخشی ایدئولوژی‌های افراطی و تقابلی و گرایش هرچه بیشتر به سوی گفت‌وگو و مفاهیم در جهت هرچه بهتر کردن زندگی می‌باشد. اینکه همین گفته را نیز ایدئولوژیک بدانیم در خور تأمل بیشتری می‌باشد. چنانچه معتقد باشیم که هر چیزی ایدئولوژیک باشد، چگونه می‌توانیم بگوییم که یک ایدئولوژی بیش از دیگری ایدئولوژیک است و چگونه می‌توان بین شکل‌های مختلف ایدئولوژی قضاوت کنیم (مکنزی، ۱۳۷۵: ۲۷). برای جلوگیری از خلط میان این مباحث باید توجه داشت که «بعضی از نظرات از بعضی دیگر ایدئولوژیک‌ترند» (مکنزی، ۳۹). پس سخن بر سر ایدئولوژی‌های افراطی و کاهش نفوذ و هژمونی آن‌ها در اندیشه‌های سیاسی جدید می‌باشد نه پایان ایدئولوژی.

## نتیجه‌گیری

رواج ایدئولوژی‌ها، گستره محبوبیت و نیز طول عمرشان، منوط به وجود عوامل و عناصر دیگری است که وجود افراد واسطه، میزان نیاز اجتماعی برای یافتن پاسخ به پرسشهای بنیادین و همچنین همسویی پاسخهای یک ایدئولوژی با امیال و آرزوهای افراد، همه و همه در زمره آن‌ها به شمار می‌رود. به این اعتبار، اقتدار اجتماعی ایدئولوژی‌ها در قرن بیست و نیز افول آن‌ها در آغاز هزاره جدید، هر دو را می‌توان به واسطه همین عوامل و عناصر توضیح داد (بودن، ۸).

ایدئولوژی‌های سیاسی به واسطه تغییرات در جهان‌بینی و معرفت انسان‌ها به وجود آمدند و به دنبال عقلانی کردن هرچه بیشتر امور زندگی و مذهب و توجه هرچه بیشتر به زندگی دنیوی و ساختن آن براساس خواست و اراده خود انسان‌ها، بودند. از آنجا که ایدئولوژی‌ها معتقد به یک رشته اهداف کلان بودند - که از جمله آن‌ها می‌توان به پیشرفت، ترقی، عقلانیت و... اشاره نمود - نیازمند برنامه‌ریزی و نظام‌سازی براساس همین اهداف و خواست‌ها شدند. همین امر باعث به وجود آمدن نظام‌های سیاسی ایدئولوژیک شد که اتخاذ یک رهیافت کلی برای عموم انسان‌ها و حقیقت‌پنداشتن آن از خصوصیات بارز این نظام‌های ایدئولوژیک بود. نتیجه چنین نگرشی تحمیل یک ایدئولوژی و عام گردانیدن آن و نهایتاً مبارزه و منازعه بین ایدئولوژی‌های مختلف بر سر اثبات حقانیت خود است. این‌گونه است که مفهوم ایدئولوژی از معنای اولیه آن به معنای دانش پدیده‌ها دور شده و امروزه به معنای مجموعه‌ای از احکام و دستورات آمرانه می‌باشد که از واقعیت به دور بوده و تهی و بیهوده تلقی می‌شود. ایدئولوژی‌ها که زمانی برای رسیدن به اهداف خود در بسیج کردن توده‌های مردم قابلیت انکارناپذیری داشتند امروزه به واسطه عملکرد و نقش آن‌ها در ایجاد تنش‌ها و جنگ‌های بین‌المللی و ناامنی محیط زندگی، چهره‌ای منفور در اذهان جامعه بشری دارد. همچنین دنیای امروز از یک جنبه بسیار مهم با دنیای صد سال پیش تفاوت دارد. در آن زمان متفکرانی بودند که درباره آینده به پیشگویی، پیش‌بینی، ارائه طریق‌های قاطعانه ایدئولوژیک، یا دست‌کم تهییج و تحریک در جهت خاص می‌پرداختند. اما امروزه جمع‌بندی بیشتر تمدن‌ها و ارائه راه‌حل جامع برای کل بشریت از سوی یک یا چند مغز متفکر تقریباً محال به نظر می‌رسد (مکنزی، ۷). در فرهنگ اساسی سیاست جهان، تغییراتی در حال وقوع است که

شاید در نهایت از شدت ستیزهای جهانی بکاهد. سرشت آن‌ها را از نو شکل دهد و نحوه مهار و مدیریت آن‌ها را دگرگون سازد و این امکانی است که شرایط را برای پاگرفتن فرهنگی جهانی، یعنی مجموعه‌ای از هنجارهای مشترک میان مردم جهان فراهم می‌سازد (روزنا، ۱۳۸۴: ۵۶۰). این امر به واسطه سرخوردگی ایدئولوژی‌های افراطی و بحران حضور آن‌ها به دلیل پیامدها و تجربه‌های ناگواری که بر بشریت تحمیل نمودند و همچنین ناکارآمد دانستن این ایدئولوژی‌ها در حل و فصل مسائل و مشکلات مبتلا به عصر حاضر - که دامنه آن تمام جهان می‌باشد - صورت می‌گیرد. مسائلی نظیر تغییر خواست‌ها و جهان‌بینی افراد از مادی‌گرایی که خصومت ایدئولوژی‌ها بود - به فرامادی‌گرایی و ظهور مسائلی نظیر سوراخ شدن لایه ازن و گرم شدن زمین، بحران محیط‌زیست، بحران دموکراسی و حقوق بشر، جلوگیری از شیوع بیماری‌های واگیردار نظیر ایدز و... . همان‌طور که ملاحظه می‌شود این امور قابل دسته‌بندی در نظام‌های ایدئولوژیک سنتی گذشته در قالب چپ یا راست، نمی‌باشند و مختص گروه یا کشور خاصی نیستند بلکه به عموم انسان‌ها مربوط می‌شود و برای برخورد با آن‌ها و حل‌وفصلشان نیازمند کنار گذاشتن خصومت‌های ایدئولوژیک گذشته و توجه به هنجارهای مشترک به منظور همکاری و تعامل بیشتر در جهت حل این مسائل می‌باشد که می‌توان آن‌ها را موضوعات، دغدغه‌ها و اولویت‌های جدید اندیشه‌های سیاسی دانست که خاصیت انحصار در دست یک ایدئولوژی تام و مطلق را ندارد و نیازمند گفتگو و همکاری می‌باشد. همچنین به این عوامل می‌توان فروپاشی کمونیسم و ایدئولوژی‌های افراطی، تسریع روند جهانی شدن، ظهور جنبش‌های جدید اجتماعی و همچنین اطلاعاتی شدن جوامع، را نیز اضافه نمود که همگی این عوامل اعم از داخلی و خارجی موجبات غیرایدئولوژیک شدن اندیشه‌های سیاسی را فراهم آورده است.

منظور از غیرایدئولوژیک شدن، غیرافراطی و غیرتقابلی شدن اندیشه‌های سیاسی است که خود به واسطه تغییر در اولویت‌های موضوعی و مطرح شدن مسائلی است که ویژگی به انحصار درآمدن و تحمیل عقاید و منازعه در راستای آن را نداشته و برخوردهای تقابلی و مخاصمه‌آمیز، حضوری کم‌رنگ دارند. پس سخن بر سر ایدئولوژی‌های افراطی و کاهش حد و حصر و نفوذ آن‌ها در اندیشه‌های سیاسی و عدم امکان ظهور آن‌ها به شکل گذشته است، نه پایان ایدئولوژی. در این رابطه ما باید هر تلاشی را برای فهم این امر انجام دهیم که بیش از یک راه به سوی آینده جهانی وجود

دارد و اینکه باید بفهمیم که ارتباط و مبادله فرهنگی بین مردم و کشورهای جهان، براساس برابری کامل و احترام متقابل توأم با شناخت تفاوت‌های آن‌ها امری ضروری است (میسگلد، ۱۳۸۵: ۱۲). هیچ نوع تمدن جهانی نمی‌تواند دنیا را تسخیر کند بلکه ارزش‌ها، تاریخ‌ها و سنت‌ها و فرهنگ‌های متفاوت باید در کنار هم پذیرفته شوند (میسگلد، ۱۳۹). چراکه اکنون پذیرفته شده که هیچ بینشی از کلیت زندگی بشری نیست که بتواند مدعی شود بینشی قطعی یا برای همگان معتبر است (اشتراوس، ۱۳۷۳: ۳۹).

از نتایج این امر می‌توان به کاهش تنش‌های ناشی از نظام‌های ایدئولوژیک اشاره کرد. همچنین به مدد گسترش ارتباطات و جهانی شدن، گفتگو و تغذیه فکری بین اندیشمندان کشورهای مختلف افزایش یافته و فرصت‌های جدیدی ایجاد می‌شود که منجر به افزایش ظرفیت فکری و گسترش افق دیدمان شده و همچنین افزایش روحیه تحمل و مدارا در مقابل نظر و عقاید دیگری را به همراه خواهد داشت. در راستای اطلاعاتی شدن جوامع نیز، فضای سیاسی حاکم بر کشورها، بسیار شفاف‌تر شده و دولت‌ها و مقامات حکومتی پاسخگوتر می‌شوند. در کنار این مسائل اصول و هنجارها و قوانین جدیدی در حال شکل‌گیری است. بازیگران جدیدی پدیدار می‌شوند و با همان شتاب از صحنه محو می‌شوند. رفتارها مبتنی بر وضعیت کنش و واکنش هستند و کمتر مبتنی بر ساختار یا ایدئولوژی خاص می‌باشند. رفتارها بیشتر حالت سایبرنتیکی دارند. گرایش‌های جدید در اندیشه‌های سیاسی بحث در مورد حقیقت مطلق را کنار گذاشته و تصویر یک حقیقت مطلق و عمومی به‌عنوان تظاهر خودپسندانه کنار گذاشته شده و به جای آن به گفت‌وگو و مباحثه تأکید می‌گردد.

## یادداشت‌ها

### الف) کتابها

۱. آشفته تهرانی، امیر، ۱۳۸۷، جامعه‌شناسی جهانی شدن، تهران، نشر دانژه.
۲. اشتراوس، لئو، ۱۳۷۳، حقوق طبیعی و تاریخ، ترجمه باقر پرهام، تهران، نشر آگاه.
۳. افتخاری، اصغر، ۱۳۸۱، مراحل بنیادین اندیشه در مطالعات امنیت ملی، چ ۱، تهران، انتشارات پژوهشکده مطالعات راهبردی.
۴. آکسفورد، باری، ۱۳۷۸، نظام جهانی: اقتصاد، سیاست و فرهنگ، ترجمه: حمیرا مشیرزاده، تهران، انتشارات وزارت امور خارجه.

۵. اومایی، کینچی، ۱۳۸۶، صحنه نمایش بعدی جهانی، ترجمه مسعود کرباسیان، تهران، انتشارات علمی فرهنگی.
۶. ایگلتون، تری، ۱۳۸۱، درآمدی بر ایدئولوژی، ترجمه اکبر معصوم‌بیگی، چ ۱، تهران، نشر آگه.
۷. بال، ترنس؛ داگر، ریچارد، ۱۳۸۴، ایدئولوژی‌های سیاسی و ایده‌آل دموکراتیک، ترجمه رویا منتظمی، چ ۱، تهران، انتشارات پیک بهار.
۸. بشیریه، حسین، ۱۳۷۶، تاریخ اندیشه‌های سیاسی قرن بیستم، چ ۱، تهران، نشر نی.
۹. \_\_\_\_\_، ۱۳۸۶، آموزش دانش سیاسی، چ ۷، تهران، انتشارات نگاه معاصر.
۱۰. \_\_\_\_\_، ۱۳۸۳، عقل در سیاست، چ ۱، تهران، انتشارات نگاه معاصر.
۱۱. بودن، ریمون، ۱۳۷۸، ایدئولوژی در منشأ معتقدات، ترجمه ایرج علی‌آبادی، چ ۱، تهران، نشر شیرازه.
۱۲. تامپسون، جان. ب، ۱۳۷۸، ایدئولوژی و فرهنگ مدرن، ترجمه مسعود اوحدی، تهران، انتشارات آینده پویان.
۱۳. دلاپورتا، دوناتلا؛ دیانی، ماریو، ۱۳۸۳، مقدمه‌ای بر جنبش‌های اجتماعی، ترجمه محمدتقی دلفروز، تهران، انتشارات کویر.
۱۴. رابرتسون، رونالد، ۱۳۸۰، جهانی شدن، ترجمه کمال پولادی، تهران، نشر ثالث.
۱۵. روزنا، جیمز، ۱۳۸۴، آشوب در سیاست جهان، ترجمه علیرضا طیب، چ ۱، تهران، انتشارات روزنه.
۱۶. رول، ژان فرانسوا، ۱۳۷۲، سرنوشت دموکراسی‌ها، ترجمه دکتر جعفر ثقه‌الاسلامی، تهران، انتشارات معارف تهران.
۱۷. صادقی، علی، ۱۳۷۶، ایدئولوژی و روابط بین‌الملل، تهران، نشر قومس.
۱۸. فیتز پتریک، تونی، ۱۳۸۱، نظریه رفاه، ترجمه هرمز همایون‌پور، تهران، مؤسسه عالی پژوهش تأمین اجتماعی.
۱۹. قادری، سیدعلی، ۱۳۷۰، مجموعه مقالات اولین سمینار بررسی تحول مفاهیم، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی وزارت امور خارجه.
۲۰. قوام، عبدالعلی، ۱۳۸۲، جهانی شدن و جهان سوم، چ ۲، تهران، مرکز چاپ و انتشارات وزارت امور خارجه.
۲۱. گیدنز، آنتونی، ۱۳۸۰، راه سوم و منتقدان آن، ترجمه مریم پاشنگ، تهران، انتشارات همشهری.
۲۲. \_\_\_\_\_، ۱۳۸۴، چشم‌اندازهای جهانی، ترجمه محمدرضا جلالی‌پور، تهران، نشر طرح نو.
۲۳. مکنزی، یان، ۱۳۷۵، مقدمه‌ای بر ایدئولوژی‌های سیاسی، ترجمه م. قائد، تهران، نشر مرکز.
۲۴. مولر، کلاس، ۱۳۸۴، دموکراسی و سیاست جهانی در دوران جهانی شدن، ترجمه لطفعلی سمینو، تهران، انتشارات اختران.

۲۵. میسگلد، ویترو، ۱۳۸۵، از هرمنوتیک متن تا متن سیاست رهایی‌بخش، ترجمه حسن مصباحیان، تهران، نشر کوچک.
۲۶. نیزبیت، جان؛ آبردین، پاتریشیا، ۱۳۷۸، دنیای ۲۰۰۰، ترجمه ناصر موفقیان، تهران، نشر نی.
۲۷. وبستر، فرانک، ۱۳۸۴، نظریه‌های جامعه‌اطلاعاتی، ترجمه مهدی داوودی، چ ۲، تهران، مرکز چاپ و انتشارات وزارت امور خارجه.
۲۸. ویلکن، پیتر، ۱۳۸۱، اقتصاد سیاسی، ارتباطات جهانی و امنیت انسانی، ترجمه مرتضی بحرانی، تهران، انتشارات پژوهشکده مطالعات راهبردی.
۲۹. هی‌وود، اندرو، ۱۳۸۶، درآمدی بر ایدئولوژی‌های سیاسی، ترجمه محمود رفیعی مهرآبادی، چ ۱، تهران، دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی وزارت امور خارجه.
۳۰. هیل، مایکل، ۱۳۸۷، تأثیر اطلاعات بر جامعه، ترجمه محسن نوکاریزی، چ ۲، تهران، نشر چاپار.

#### ب) مقاله

توحیدفام، محمد، پاییز ۱۳۷۴، «ایدئولوژی از نظر تا عمل»، فصلنامه پژوهشی دانشگاه امام صادق (ع)، شماره دوم و سوم، سال اول.

#### ج) پایان‌نامه

استوار، مجید، «تأثیر اندیشه‌هایک بر ایدئولوژی‌های سیاسی در پایان قرن ۲۰»، ۱۳۸۴-۱۳۸۳، پایان‌نامه کارشناسی ارشد علوم سیاسی، تهران، دانشگاه آزاد اسلامی، واحد تهران مرکزی، دانشکده علوم سیاسی.

#### د) منابع اینترنتی

1. [www.kherad.info/articles?aid=2](http://www.kherad.info/articles?aid=2)
2. [www.ayandeh.com](http://www.ayandeh.com)
3. [www.csr.ir](http://www.csr.ir)
4. [www.sociology of iran. Com](http://www.sociology of iran. Com)